



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۵/۲۷

یونس نگاه

ملی‌گرایی دموکراتیک و غیرفاشیستی

در بیشتر نقاط جهان مدت‌ها شده است که صحبت از ملت، نیاز به اتحاد ملی و پاسداری از ارزش‌های ملی عقب‌ماندگی دانسته می‌شود و در دانشگاه‌ها و محافل فکری از ملی‌گرایی چون جریان سیاسی کهنه صحبت می‌شود. در دنیای غرب، ملی‌گرایی تنها شصت - هفتاد سال پس از رونق‌گیری در اواسط قرن نوزدهم به چالش کشیده شد و جنبش‌هایی در برابر تمایل مرکزگشی، دیوارسازی و تبلیغ همبستگی‌های متعصبانه ملی به راه افتادند. اما تا اواسط قرن بیستم، زمانی که دو جنگ جهانی چهره زشت ملی‌گرایی افراطی آلوده به نژادگرایی را عریان کرد، توافق جامعی بر سر خطرهای ناسیونالیسم به وجود نیامده بود. جامعه ملل و پس از آن سازمان ملل، واکنش جمعی بخش بزرگی از قدرت‌ها و جوامع در برابر دیو ملی‌گرایی افراطی یا فاشیسم بود که جهان را تا مرز ویرانی جمعی برد. شرکت‌ها و دولت‌هایی که برای تقسیم ثروت جهان می‌جنگیدند، تمایزات فرهنگی، جغرافیایی و نژادی را ابزار بسیج مردم و بهانه‌ای برای توجیه کشتار و ویرانی می‌کردند. رسانه‌ها، هنرمندان، سیاستمداران و مبلغان بسیاری در کشورهای که خواهان سهم بیشتر از ثروت و سرزمین در جهان بودند، برای ساختن داستان‌های برتری‌جویانه و تفرقه‌انگیز بسیج شده بودند و آدم‌ها را به خاطر رنگ جلد، تعلق سرزمینی، فرهنگی و عقیدتی به پست، شیطنی و دشمن و یا عالی، برگزیده و دوست تقسیم می‌کردند.

منشور سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلام برائت رسمی کشورها از آن‌گرایش‌های فاشیستی بود. برتری‌جویی جنسیتی، قومی، فرهنگی، ملی، نژادی و عقیدتی رسماً مذموم و غیرانسانی خوانده شد و بر تساوی حقوق آدم‌ها تاکید گردید. از آن پس، برخی جوامع توانستند به‌تدریج و با افزایش سطح سواد و رفاه محیطی را برای تربیت انسان‌هایی فراهم سازند که از بند علایق تنگ محلی و ملی بیرون شوند و به مسایل از درجه جهانی‌وطنی نگاه کنند. اکنون جهان‌وطنان نیروی بزرگ و روبه‌رشد شده‌اند. در کشورهای توسعه‌یافته، مرزها و وابستگی‌های عاطفی نفوس به آنچه ملی خوانده می‌شود، کاهش یافته و صدها میلیون انسان بدون احساس تعلق متعصبانه به ملت و سرزمین، در گوشه‌های جهان مشغول زندگی و گاه تبدیل وطن‌اند. در پایین اما میلیارد‌ها انسان در مرزهای گرسنگی، محرومیت و ناآگاهی گیر افتاده‌اند و نمی‌توانند به‌آسانی از حدود رنج‌ها و ناتوانی‌های‌شان فراتر روند. حالا حداقل دو جهان متفاوت داریم. در یکی اقلیتی از آدم‌های جهان‌وطن زندگی می‌کنند که قادرند به هر گوشه جهان بروند، در هر جا سرمایه‌گذاری کنند، با انسان‌هایی از گوشه و کنار جهان رابطه داشته باشند، به سرنوشت زمین بیندیشند و از تحولات بین‌المللی سخن بگویند. در حول نفوذ و سرمایه آنان فرهنگ و ادبیاتی خلق شده و گروه بزرگی از نویسندگان و فرهنگیان شیوه زندگی آنان را چون الگو تجلیل می‌کنند و برای تکثیر آن در ذهن دیگران تلاش می‌ورزند.

در جهان دیگر، آدم‌های گیرمانده در مرزها و محدودیت‌های ملی به سر می‌برند که نه توان مادی زیستن در جهان‌وطن را دارند و نه فرصت اندیشیدن به چنان جهانی. البته افکار شیرین جهان‌وطنان از طریق کتابخانه‌ها، رسانه‌ها و دانشگاه‌ها به گروهی از روشن‌فکران ما ساکنان جهان پایینی نیز سرایت کرده است و ما نیز هم‌میهن‌انی داریم که ملی‌گرایی را حرکت کهنه و مخرب می‌دانند.

ما مردم افغانستان از اواخر قرن نوزدهم که حضور قدرت‌های جهانی در منطقه، شرایط زندگی در سرزمین مرزدار، بیرق‌دار و پاسپورت‌دار را بر ما تحمیل کرد، تا زمانی که در نیمه اول قرن بیستم موج‌های قدرت‌مندی برای ساختن و برانداختن دولت ملی به راه افتاد و تا امروز که بر سر این ملت بودن ما بحث‌های داغ جریان دارد، در پایین‌ترین پله آن جهان پایینی گیر مانده‌ایم. برای نجات از این وضعیت ملی‌گرایی ابزار سیاسی مترقی و کارساز است، به شرط آن‌که با شونیزم و برتری‌طلبی آلوده نشود. ملی‌گرایی که هدف آن نجات از بی‌دولتی و کشیدن سرزمین از گرو قاقچ‌بران، غارت‌گران، تروریستان و جنگ‌جویان مزدور باشد، برای مردم افغانستان بسیار موثرتر از مبارزه برای جهان‌وطنی لیبرالی، اسلامی یا کارگری است. ملی‌گرایی که چشم‌انداز دموکراتیک برای ساکنان کشور ترسیم کند و شر تاجران دین، قوم و فرهنگ را از سر ما کم نماید، افغانستان را به همان مسیری خواهد برد که اندیشمندان حامی انترناسیونالیسم جهان‌وطن می‌خواهند.